

## زبان و جامعه در اندیشه جان سرل

محمد جواد عابدینی / دانشجوی دکتری فلسفه تطبیقی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام

abedinijd@yahoo.com

مجتبی مصباح / دانشیار گروه فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام m-mesbah@qabas.net

دریافت: ۹۴/۱۱/۱۹ پذیرش: ۹۵/۱۲/۲۵

### چکیده

از زمان وقوع چرخش زبانی در فلسفه غرب، زبان به یکی از موضوعات محوری در مطالعات و پژوهش‌های فلسفی بدل شد. دیدگاهی که زبان را صرفاً ابزاری برای بیان مقصود می‌دانست، جای خود را به دیدگاهی داد که بر اساس آن، زبان نه صرفاً ابزاری برای انتقال اندیشه، بلکه قوام‌بخش خود اندیشه، یعنی فهم ما از واقعیت‌ها، و بلکه قوام‌بخش هستی واقعیت‌هاست. جامعه به عنوان یکی از مهم‌ترین موضوعات ارتباط میان زبان و جهان، همواره در میان فیلسوفان مطرح بوده و هستی آن وابسته و متقوم به زبان دانسته شده است؛ اما آنچه کمتر انجام شده، تحلیل دقیق نقش زبان در شکل‌گیری جامعه و چگونگی تقویم واقعیت‌های اجتماعی به زبان از منظر فلسفی است. جان سرل، فیلسوف تحلیلی ذهن و زبان معاصر، برجسته‌ترین و یا دست‌کم یکی از برجسته‌ترین فیلسوفانی است که به این مطلب مهم پرداخته است. در آثار سرل دست‌کم دو تقریر برای این مطلب می‌توان یافت. هدف اصلی مقاله حاضر، تبیین و بررسی این دو تقریر است.

کلیدواژه‌ها: زبان، جامعه، واقعیت نهادی، سرل.

### مقدمه

آیا زبان صرفاً وسیله‌ای برای انتقال مقصود به دیگران است؟ اساساً ارتباط آن با دیگر عرصه‌های حیات انسانی چیست؟ آیا شکل‌گیری اجتماع انسانی بدون وجود زبان و تعاملات ناشی از آن میسر است؟ شاید تردیدی در این مطلب وجود نداشته باشد که برقراری ارتباط میان انسان‌ها، تأسیس نهادهای اجتماعی و تشکیل جامعه انسانی بدون شکلی از زبان، امری غیرممکن است. می‌توان ادعا کرد که فیلسوفان تمام اعصار در این مطلب اتفاق نظر دارند (سرل، ۲۰۱۰b، ص ۶۲)؛ چه آن زمان که زبان را صرفاً وسیله‌ای برای بیان مقصود خود می‌دانستند و کارکرد مهم دیگری برای آن قایل نبودند و چه در دوران اخیر که برای آن در همه جنبه‌های حیات انسانی نقشی اساسی در نظر می‌گیرند و زبان را شکل‌دهنده اصلی فرهنگ و تمدن انسانی می‌دانند و حتی شناخت و معرفت انسان از جهان را محصول زبان و عناصر زبانی قلمداد می‌کنند (خاتمی، ۱۳۷۹، ص ۲۳۰-۲۳۱). تنها تفاوت مهم میان آنان، به تلقی ایشان از این مطلب بازمی‌گردد. اغلب آنها این مطلب را بدیهی و مسلم فرض کرده‌اند و کمتر به تبیین آن پرداخته‌اند.

جان سرل از جمله فیلسوفانی است که به این مطلب مهم توجه کرده و به جد به آن پرداخته است. کمتر کسی در میان فیلسوفان یافت می‌شود که رابطه میان زبان و جامعه را از منظر فلسفی به دقت واکاوی کرده و همانند وی، چگونگی وابستگی جامعه به زبان و نقش زبان در شکل‌گیری جامعه را به دقت تحلیل فلسفی کرده باشد. سرل معتقد است برای این منظور، نخست باید چیستی و ماهیت خود زبان تبیین شود؛ چراکه اساساً بنیاد جامعه انسانی بر زبان استوار است. از این رو ارائه تبیینی کافی از سرشت جامعه و وجودشناسی اجتماعی، بدون تبیینی از زبان ممکن نیست (سرل، ۲۰۱۰b، ص ۶۲).

یکی از اعتراضات سرل به فیلسوفانی که درباره مبانی جامعه بحث کرده‌اند، مربوط به عدم توجه آنان به همین نکته است. از نظر سرل در کار فیلسوفان قبلی، یک اشکال روش‌شناختی وجود دارد و آن این است که آنان بدون تبیین زبان، وارد بحث از جامعه و واقعیت‌های اجتماعی می‌شدند؛ یعنی مفروض و مسلم می‌گرفتند که می‌دانند زبان چیست و درباره چیستی و ماهیت

آن بحث نمی‌کردند. به نظر وی، حتی فیلسوفانی نظیر هابرماس که درباره زبان بحث‌های بسیاری مطرح کرده و به اهمیت آن در پژوهش‌های فلسفی - جامعه‌شناختی واقف‌اند، درباره چیهستی زبان بحث نکرده‌اند؛ بلکه آن را روشن و واضح فرض می‌کنند و از اینجا ادامه می‌دهند؛ درحالی‌که از منظر سرل، برای بحث درباره جامعه و نقش زبان در آن، نخست باید درباره خود زبان بحث کرد؛ زیرا زبان خود نهادی اجتماعی، و البته بنیادی‌ترین آنهاست. بنابراین بدون تبیین زبان نمی‌توان درباره جامعه و نهادهای اجتماعی بحث کرد. ویژگی زبان این است که همه نهادهای اجتماعی وابسته به آن هستند و بدون آن، هیچ نهادی نخواهیم داشت:

شما می‌توانید جامعه‌ای داشته باشید که زبان دارد، ولی دولت، مالکیت خصوصی

یا پول ندارد؛ اما نمی‌توانید جامعه‌ای داشته باشید که دولت، مالکیت خصوصی و

پول دارد، اما زبان ندارد. ... همه نهادهای انسانی ذاتاً زبانی‌اند (سرل، ۲۰۱۰b، ص ۶۲).

هدف اصلی مقاله حاضر، تبیین دیدگاه سرل و تحلیل عمیق او از نقش زبان در شکل‌گیری جامعه و نهادهای اجتماعی است و به این پرسش مهم می‌پردازد که از منظر وی، چگونه از زبان به جامعه و نهادهای اجتماعی می‌رسیم و به چه معنا همه نهادهای اجتماعی انسانی ذاتاً زبانی‌اند. گفتنی است که سرل مسئله زبان و رابطه آن را با جامعه بر اساس نظریه بدیع خود درباره «افعال گفتاری» حل می‌کند. بنابراین مقاله حاضر، آشنایی کلی خوانندگان را با نظریه مزبور پیش فرض می‌گیرد.

## ۱. تبیین زبان از دیدگاه سرل

در تبیین‌های متعارف، سه عنصر اصلی برای زبان‌های طبیعی انسانی بیان شده است: مؤلفه واج‌شناختی که به تلفظ واژه‌ها و جملات مربوط می‌شود؛ مؤلفه نحوی که بیانگر چگونگی آرایش عناصر زبانی در جمله است و مؤلفه معناشناختی که معنای واژه‌ها و تک‌واژه‌ها را مشخص می‌کند. البته تبیین‌های موشکافانه‌تر، مؤلفه چهارمی را نیز می‌افزایند که عبارت از کاربردشناسی (Pragmatics) است.

به نظر سرل آنچه در این تبیین‌ها مغفول مانده، بیان چیستی معناست. از این رو وی بحث خود را با تبیین ماهیت معنا آغاز می‌کند و از این طریق، روشن خواهد شد که تبیین‌های مزبور عنصر ضروری دیگری از زبان را که برای تبیین رابطه جامعه با زبان حیاتی است، از قلم انداخته‌اند. این عنصر، تکلیف‌شناسانه و از سنخ تعهد و الزام است.

### ۱-۱. کارکردهای اصلی زبان

به نظر سرل، زبان دارای ویژگی‌ها و کارکردهای خاصی است که قابلیت‌های دیگر آن از جمله مقوم بودن و اساسی بودن آن برای واقعیت‌های نهادی، برخاسته از همان ویژگی‌ها و کارکردهاست. سرل برای زبان چهار کارکرد عمده و اصلی برمی‌شمارد: (سرل، ۲۰۱۰b، ص ۷۱-۷۵).

۱. انتقال و ارتباط: یکی از کارکردهای اصلی زبان، انتقال اطلاعات یا به تعبیر سرل انتقال حالت‌های التفاتی همچون باور، میل و قصد و محتوای التفاتی آنهاست؛  
۲ و ۳. بازنمایی و ابراز: انتقال اطلاعات به دو صورت انجام می‌پذیرد: بازنمایی و ابراز. بازنمایی یعنی نشان دادن وضع اموری از جهان در قالب عبارتهایی که قابل صدق و کذب‌اند، ولی ابراز اغلب به معنای بیان حالت‌های درونی و نفسانی است. برای مثال وقتی به منظور توصیف وضعیت هوا می‌گویید: «باران!»، وضعیتی از جهان را بازنمایی کرده‌اید و عبارت به کاررفته به معنای دقیق کلمه قابل صدق یا کذب است؛ اما وقتی به علت احساس درد می‌گویید: «آخ!»، فعل گفتاری ابراز را انجام داده‌اید و تعبیر مزبور قابلیت صدق یا کذب ندارد، بلکه تنها می‌تواند مناسب یا نامناسب باشد. آنچه در بحث حاضر نقش اساسی دارد، مفهوم بازنمایی است، نه ابراز؛

۴. معناداری (معنای مقصود گوینده): باید میان معنای قراردادی جمله و معنای مراد گوینده تمایز قایل شد. معنای جمله، مطلب مشخص و معینی است که جمله قطع نظر از گوینده و به کاربرنده آن، دارای آن است؛ اما معنای مقصود گوینده، معنایی است که گوینده از یک جمله خاص و در شرایطی معین اراده می‌کند. این معنا می‌تواند همان معنای جمله یا چیزی متفاوت با

آن، مثلاً در مجاز و استعاره باشد.

به علاوه سرل میان دو نوع اظهار، تمایز می‌گذارد: گاهی فرد صرفاً با قصد و توجه پاره‌گفتاری را ادا می‌کند، صرف‌نظر از اینکه پاره‌گفتار مزبور معنادار است یا بی‌معنا؛ اما گاهی پاره‌گفتاری اظهار و معنایی از آن اراده می‌کند، که در این صورت طبعاً خود پاره‌گفتار باید معنادار باشد. در شکل اول، تنها یک نوع شرایط استیفا (ر.ک: سرل، ۱۳۸۱، ص ۹۸) داریم: شرایط استیفای قصد که عبارت از اظهار عمدی و صحیح یک پاره‌گفتار است؛ اما در مورد دوم، علاوه بر این، شرایط استیفای خود پاره‌گفتار نیز وجود دارد؛ زیرا فرض بر این است که پاره‌گفتار مزبور، دارای معناست. مثلاً فرض کنید من در حالی که زیر دوش قرار دارم، مرتباً جملهٔ انگلیسی «It is raining» را که به معنای «باران می‌بارد» است، به منظور تمرین تلفظ انگلیسی، تکرار می‌کنم. در اینجا فقط شرایط استیفای قصد حین عمل را داریم که عبارت است از تلفظ صحیح جملهٔ مزبور؛ اما اگر همین جمله را با قصد معنای آن در زیر باران بگویم، علاوه بر شرط مزبور، شرط استیفای خود جمله را نیز داریم و آن عبارت از باریدن باران است. در صورت اول، اگر باران نیارد هیچ مشکلی در سخنی که من اظهار کرده‌ام وجود نخواهد داشت؛ زیرا من جملهٔ «It is raining» را فقط به منظور تمرین تلفظ انگلیسی اظهار می‌کردم؛ اما در صورت دوم، باید باران بیارد، وگرنه جملهٔ من نادرست خواهد بود؛ زیرا من معنای آن را قصد کرده بودم. بنابراین می‌توان گفت وقتی گوینده چیزی می‌گوید و چیزی از آن قصد می‌کند، حقیقت و ذات معنای مراد گوینده، عبارت از وضع آگاهانه شرایط استیفا بر شرایط استیفاست.

به عقیدهٔ سرل، این دو سطح از توصیف، بر خود نماد زبانی، یعنی پاره‌گفتار نیز تأثیر می‌گذارد: در یک سطح، نماد مزبور صرفاً شیئی فیزیکی نظیر دیگر اشیای فیزیکی است و چیزی ورای خود را نشان نمی‌دهد؛ اما در سطح دوم معنا دارد، یعنی بازنمایانندهٔ وضع اموری از جهان است، و به عبارت دقیق‌تر، گوینده آن را به قصد بازنمایاندن وضع اموری از جهان به کار می‌برد. از اینجا معلوم می‌شود که علت تأکید سرل بر جنبهٔ بازنمودی زبان، این است که معناداری زبان ناشی از این جنبهٔ آن است؛ زیرا فقط از این حیث است که اظهارات زبانی مثلاً می‌توانند صادق یا

کاذب باشند (سرل، ۲۰۱۰b، ص ۷۴). علاوه بر این، معلوم می‌شود که مقصود سرل از معناداری یک پاره‌گفتار، معناداری آن در نظر گوینده است؛ زیرا بنا بر اظهار وی پاره‌گفتار در فرض اول حاکی از چیزی نیست و فقط در فرض دوم معنادار و حاکی است. درحالی‌که می‌دانیم پاره‌گفتار فی‌نفسه معنا دارد و حاکی است یا دست‌کم می‌تواند این‌گونه باشد. به عبارت دیگر، در فرض اول با اینکه پاره‌گفتار «It is raining» فی‌نفسه معنا دارد، سرل می‌گوید معنا ندارد و حاکی از چیزی نیست؛ بنابراین معلوم می‌شود وقتی سرل می‌گوید در فرض دوم، گوینده جمله‌ای معنادار اظهار کرده است، مقصودش معنای فی‌نفسه پاره‌گفتار نیست، بلکه منظور او معنای مراد گوینده است؛ یعنی مقصود این است که گوینده از این پاره‌گفتار، معنایی را قصد کرده است.

اکنون فرض کنید گوینده پس از ادای یک پاره‌گفتار و قصد معنای آن، می‌خواهد آن را به شنونده منتقل کند. در اینجا باید یک قصد دیگر نیز داشته باشد و آن این است که باید قصد کند و مفروض بگیرد که شنونده می‌داند که وی معنای جمله را قصد کرده است. به عبارت دیگر، گوینده در مثال اول، که جمله «It is raining» را زیر دوش اظهار می‌کند، نمی‌تواند معنای آن را به شنونده منتقل سازد؛ زیرا این مطلب برای او مفروض و پذیرفته‌شده نیست که شنونده از قصد او مطلع است؛ چراکه او اصلاً معنای جمله را قصد نکرده است تا شنونده از آن مطلع باشد؛ اما در مثال دوم، انتقال معنا ممکن است، به شرط اینکه گوینده بداند که شنونده از قصد معنای او باخبر است. به نظر سرل این وضعیت، وضعیت استاندارد یک فعل‌گفتاری است؛ گوینده پاره‌گفتاری معنادار ادا می‌کند؛ قصد می‌کند که با آن در یکی از قالب‌های ممکن فعل‌گفتاری وضع اموری از جهان را بازنمایی کند؛ قصد می‌کند که این بازنمایی را به شنونده منتقل سازد و این قصد انتقال در واقع قصد گوینده است مبنی بر اینکه شنونده از اینکه وی قصد معنا کرده، مطلع است (همان، ص ۷۴-۷۵).

## ۱-۲. قراردادهای زبانی

شرایط انتقال معنا به شنونده را توضیح دادیم؛ اما برای اینکه گویندگان بتوانند به طور منظم و همیشگی معنای مقصود خود را به شنونده منتقل کنند، به یک ابزار قراردادی تکرارپذیر نیاز

دارند. این ابزار باید قراردادی باشد؛ زیرا ابزار طبیعی‌ای که بتواند امکان انتقال را به طور دائمی و ثابت فراهم آورد، وجود ندارد و باید تکرارپذیر باشد؛ زیرا قرار است به طور همیشگی و دائمی و از سوی افراد مختلف، امکان انتقال فراهم شود. به علاوه جامعه باید ابزار مزبور را به رسمیت شناخته باشد؛ وگرنه انتقال معنا به طور عمومی و همگانی ممکن نخواهد بود. به نظر سرل، این ابزار چیزی جز قراردادهای جمعی زبانی نیست که به دنبال آن معنای ثابت و معین واژه‌ها و جملات مطرح می‌شود. روشن است که معنای قراردادی، متعلق به نوع واژه‌ها و جملات است نه متعلق به یک واژه یا جمله خاص که فردی مشخص در شرایطی خاص به کار می‌برد.

### ۱-۳. مؤلفه هنجاری در زبان

به نظر سرل، در زبان عنصر دیگری هم وجود دارد که ذاتی زبان است. این عنصر، تکلیف‌شناسانه و از سنخ تعهدات است. سرل بر این باور است که زبان ضرورتاً متضمن تعهدات اجتماعی است و این از خصلت اجتماعی انتقال معنا، قراردادی بودن ابزارهای زبانی و التفاتی بودن معنای مرادگوبنده نشئت می‌گیرد. از دیدگاه سرل، زبان به دلیل همین ویژگی است که بنیاد جامعه انسانی را تشکیل می‌دهد.

حالت‌های نفسانی التفاتی متضمن نوعی تعهد و الزام‌اند. مثلاً کسی که باور دارد اکنون هوا سرد است، در واقع خود را متعهد به صدق آن دانسته است؛ یعنی صدق آن را پذیرفته و خود را ملزم به صدق آن می‌داند؛ به گونه‌ای که اگر بداند باورش نادرست بوده، باید دست از آن بردارد. از سوی دیگر، بر اساس نظریه افعال گفتاری سرل، هر فعل گفتاری بیان حالتی التفاتی است. برای مثال وقتی وضعیتی را در قالب یک گزاره توصیف می‌کنید، باور خود را نسبت به آن وضعیت ابراز کرده‌اید و زمانی که وعده می‌دهید، قصد خود را مبنی بر انجام یک فعل ابراز می‌کنید. بنابراین افعال گفتاری نیز متضمن تعهد و الزام‌اند و شخص با انجام فعل گفتاری، تعهد و الزامی را به خود نسبت می‌دهد. بدین ترتیب زمانی که باور خود را در قالب یک گزاره ابراز می‌دارید، نه تنها باور خود را ابراز کرده‌اید، بلکه خود را به صدق آن گزاره نیز متعهد ساخته‌اید. زمانی که

وعده می‌دهید، نه تنها قصدی ابراز می‌کنید، بلکه بدین وسیله خود را متعهد به وفای آن نیز می‌نمایید. در واقع هیچ راهی وجود ندارد که شما با قصد و توجه به کسی بگویید «حیوانی وجود دارد که به سمت ما می‌آید»، مگر اینکه متعهد به صدق این قضیه باشید که حیوانی وجود دارد که به سمت شما می‌آید. به نظر سرل، این تعهد بسیار قوی‌تر از تعهد به صدق خود باور متناظر است؛ گرچه در باور صرف نیز تعهد وجود دارد؛ چراکه ما تا صدق مطلبی را نپذیریم و خود را به صدق آن ملزم ندانیم، باور به آن نخواهیم یافت؛ اما برای تحقق باور، ملزم به ارائه دلیل یا حتی داشتن دلیل برای آن نیستیم، بلکه تنها ملزم به این هستیم که در صورت کشف خطا بودن آن، در آن بازنگری کنیم و دست از آن برداریم؛ درحالی‌که وقتی آن باور را با انجام فعل گفتاری اخبار ابراز می‌کنیم، نه تنها در فرض کشف نادرستی آن ملزم به بازنگری هستیم، بلکه باید قادر به ارائه دلیل برای آن گزاره نیز باشیم. به علاوه باید متعهد به صداقت در اظهار آن گزاره نیز باشیم و در صورت نادرستی آن مسئول دانسته می‌شویم (همان، ص ۸۲).

به نظر سرل منشأ این تعهدات در افعال گفتاری، قراردادهای جمعی زبانی است. ازاین‌رو زبان نخستین و بنیادی‌ترین چیزی است که دارای این تعهدات است. بنابراین بدون زبان، چنین تعهداتی وجود نخواهد داشت و با وجود زبان، تحقق آنها قطعی است؛ زیرا بدون ایجاد چنین تعهداتی، هرگز نمی‌توان افعالی گفتاری داشت که بر اساس قواعد یک زبان انجام شوند. در نتیجه این تعهدات برای افعال گفتاری، امری درونی و ذاتی به‌شمار می‌آیند (ر.ک: همان، ص ۸۳-۸۴). تا اینجا همه عناصر اصلی یک زبان را تبیین کرده و ماهیت و ساختار درونی آن را توضیح داده‌ایم. اکنون باید ببینیم زبان در ایجاد نهادهای اجتماعی چه نقشی دارد.

#### ۱-۴. تقوم واقعیت‌های نهادی به زبان

مقدمتاً باید یادآور شویم که سرل واقعیت‌های جهان را به دو دسته تقسیم می‌کند: طبیعی و نهادی. واقعیت‌های طبیعی به طور طبیعی و مستقل از انسان‌ها وجود دارند و در تحقق خود نیازمند نهادها و اعتبارات ما نیستند. مثلاً اینکه فاصله زمین از خورشید ۹۳ میلیون مایل است یا



در قلّه اورست برف و یخ وجود دارد، واقعیت‌هایی طبیعی‌اند؛ اما دسته دیگری از واقعیات هستند که در اصل وجود خود نیازمند نهادها و اعتبارات انسانی‌اند؛ مثل این واقعیت که جمشید رئیس‌جمهور است یا سعید مالک فلان شیء است. سرل اینها را واقعیت‌های نهادی می‌نامد. مالکیت، ریاست، ازدواج، حکومت، شرکت، دادگاه، پول و دیگر نهادهای اجتماعی از این دسته‌اند (سرل، ۱۹۹۵، ص ۲۷).

به‌طورکلی، نهاد از دیدگاه سرل، نظامی از قواعد قراردادی است که به طور جمعی پذیرفته شده و ما را به ایجاد واقعیت‌های نهادی قادر می‌سازد. بنابراین واقعیت نهادی واقعیتی است که بر اساس قراردادهای جمعی شکل می‌گیرد. این قواعد و قراردادهای معمولاً به صورت «X در بافت Y, C به‌شمار می‌آید» هستند که در آن به شیء، شخص یا وضع امور X، شأن و منزلت Y نسبت داده می‌شود؛ به‌گونه‌ای که شأن جدید، شخص یا شیء را به انجام کارکردهایی قادر می‌سازد که ناشی از ساختار فیزیکی شیء نیستند، بلکه باید از سوی جامعه و افراد برای آن شیء یا شخص تعیین و در نظر گرفته شوند. سرل این نوع کارکردها را کارکردهای شأن می‌نامد. بنابراین ایجاد واقعیتی نهادی، عبارت از تعیین و اسناد جمعی یک کارکرد شأن است. پیچ‌گوشتی کارکرد خود را مدیون ساختار فیزیکی اش است، اما یک تکه کاغذ یا فلز به‌خودی‌خود و از جهت ساختار فیزیکی اش نمی‌تواند پول باشد؛ بلکه جامعه باید شأن پول بودن را برای آن اعتبار کند و آن را به عنوان پول به رسمیت بشناسد. با اسناد یک شأن و منزلت به شیء یا شخص و در نتیجه تعیین کارکرد برای آن، در واقع توانهایی تکلیفی از سنخ حقوق و الزامات برای آن شیء یا شخص وضع کرده‌ایم. مثلاً شخصی که رئیس‌جمهور می‌شود، حقوق و الزامات خاصی کسب می‌کند که پیش از آن واجد آنها نبوده است (سرل، ۲۰۰۵، ص ۲۶).

واقعیت‌های نهادی خود به دو دسته تقسیم می‌شوند: زبانی و غیرزبانی. دسته اول واقعیت‌هایی هستند از خود زبان؛ به این معنا که خود عناصر زبانی مثل جمله، واقعیت‌های نهادی به‌شمار می‌آیند؛ زیرا وابسته به نهاد زبان‌اند. اگر نهاد زبان نباشد، چیزی به نام جمله و کلمه نخواهیم داشت. تقوم این دسته از واقعیت‌ها به زبان، آشکار است و جای تردید ندارد. در

حقیقت واقعیت‌های زبانی حاصل معنا هستند و از آن ناشی می‌شوند؛ اما واقعیت‌های نهادی غیرزبانی فراتر از واقعیت‌های مربوط به معنا هستند و با اینکه وابسته به زبان‌اند، جزو خود زبان و عناصر آن نیستند، بلکه واقعیت‌هایی هستند بیرون از زبان که البته تنها به واسطه زبان ایجاد می‌شوند، مانند پول، ازدواج و ملک.

مقصود سرل در این بحث، اثبات تقوم واقعیت‌های نهادی غیرزبانی به زبان است. البته سرل کشف این مطلب را به خود نسبت نمی‌دهد، بلکه مدعی است تقوم مطلق واقعیت‌های اجتماعی به زبان، حقیقتی است که همه فیلسوفان از زمان ارسطو به بعد آن را پذیرفته‌اند و اختلاف آنان فقط در تبیین چگونگی این حقیقت است (سرل، ۲۰۱۰b، ص ۱۰۹).

در این تلقی، نهاد زبان منطقاً مقدم بر دیگر نهادهاست و از این رو، نهاد اجتماعی بنیادین است؛ «به این معنا که تمام نهادهای دیگر زبان را پیش فرض می‌گیرند، اما زبان آنها را پیش فرض نمی‌گیرد» (سرل، ۱۹۹۵، ص ۶۰). نتیجه طبیعی تلقی مزبور این است که تکلیف‌شناسی (Deontology) موجود در واقعیت‌های نهادی، ناشی از تقوم آنها به زبان است. واقعیت‌های نهادی متقوم به زبان‌اند و زبان ذاتاً حامل توان‌های تکلیفی از سنخ حقوق و وظایف است؛ بنابراین واقعیت‌های نهادی حامل توان‌های تکلیفی مزبور خواهند بود.

گفتنی است که مقصود سرل از زبان، هر گونه نماد و علامت قراردادی است. به عبارت دیگر، تنها یک جنبه از ابعاد گوناگون زبان مورد نظر اوست و آن، نمادین بودن زبان است. نماد از دیدگاه سرل، چیزی است که سه ویژگی دارد: بر چیزی فراتر از خود دلالت می‌کند؛ این کار را به وسیله قرارداد انجام می‌دهد و همگانی است.

آن ویژگی از زبان که برای ساختن واقعیت‌های نهادی ضروری است، عبارت است از وجود علائم نمادین، نظیر واژه‌ها، که به واسطه قرارداد، به معنای چیزی فراتر از خودشان هستند یا آن را باز می‌نمایانند یا بر آن دلالت می‌کنند. بنابراین وقتی می‌گوییم زبان تا حدودی قوام‌بخش واقعیت‌های نهادی است، مقصودم این نیست که واقعیت‌های نهادی نیازمند زبان‌های طبیعی کامل نظیر فرانسوی، آلمانی یا

انگلیسی هستند. ادعای من مبنی بر اینکه زبان تا حدودی قوام‌بخش واقعیت‌های نهادی است، بدین معناست که واقعیت‌های نهادی ضرورتاً حاوی برخی عناصر نمادین هستند؛ به این معنا از واژه «نمادین» که واژه‌ها، نمادها یا علائم قراردادی دیگری وجود دارند که به معنای چیزی فراتر از خودشان می‌باشند یا آن را بیان می‌کنند یا باز می‌نمایانند یا بر آن دلالت می‌کنند؛ به نحوی که به طور عمومی و آشکارا قابل فهم است (سرل، ۱۹۹۵، ص ۶۰-۶۱).

در آثار سرل، دو بیان و استدلال برای تقوم نهادهای اجتماعی به زبان، قابل استنباط و استخراج است. در هر دو استدلال، روش سرل برای اثبات تقوم جامعه انسانی به زبان، اثبات تقوم وجودی واقعیت‌های نهادی به زبان است (ر.ک: همان، ص ۷۶-۷۸).

**استدلال اول:** به اعتقاد سرل، به طور کلی شرط کافی برای اینکه واقعیتی وابسته به زبان باشد، این است که اولاً بازنمودهایی نفسانی نظیر اندیشه‌ها، قوام‌بخش آن واقعیت باشند و ثانیاً بازنمودهای مزبور وابسته به زبان باشند (همان، ص ۶۲). به نظر سرل از این امر که واقعیت‌های نهادی تنها در صورتی وجود دارند که از سوی جامعه به رسمیت شناخته شده و مورد باور قرار گرفته باشند، این نتیجه به دست می‌آید که واقعیت‌های نهادی تنها در صورتی تحقق می‌یابند که به عنوان موجود بازنمایی شوند. این واقعیت‌ها در صورتی وجود دارند که مردم نسبت به آنها واجد انواعی از باورها و دیگر بازنمودها و حالات نفسانی باشند. پول در صورتی پول است که مردم آن را پول بدانند؛ وگرنه چیزی جز یک تکه کاغذ یا فلز نخواهد بود. اما نسبت به شرط دوم چطور؟ آیا بازنمودهایی که قوام‌بخش واقعیت‌های نهادی‌اند، وابسته به زبان‌اند و چرا؟ چرا این باور که فلان چیز پول است، در اصل وجود خود نیازمند زبان است؟ چرا برای داشتن اندیشه‌هایی که قوام‌بخش واقعیت‌های نهادی‌اند، باید واژه‌ها یا شبه‌واژه‌هایی داشته باشیم؟ به عبارت دیگر، برای اینکه جامعه چیزی را پول بداند نیاز به زبان دارد؛ چرا؟ برای اینکه بفهمیم اندیشه‌هایی که قوام‌بخش واقعیت‌های نهادی‌اند به چه دلیل وابسته به زبان‌اند، باید اشکال گوناگون وابستگی اندیشه‌ها به زبان را بشناسیم.

بنا بر نظر سرل (سرل، ۱۹۹۵، ص ۶۴)، برخی از اندیشه‌ها چنان‌اند که تصور کردن آنها بدون در اختیار داشتن نمادها، عملاً غیرممکن است؛ نظیر قضایای ریاضی. برای حیوانات بسیار دشوار و شاید غیرممکن است که حتی قضیه ساده‌ای همچون  $۶۱۹ = ۲۴۸ + ۳۷۱$  را تصور کنند؛ اما این امتناع، امتناع منطقی نیست. می‌توان تصور کرد که در آینده یا اکنون، موجوداتی وجود داشته باشند که روابط ریاضی پیچیده را بدون استفاده از نمادها تصور کنند؛ اما اینکه ما نمی‌توانیم آن اندیشه‌ها را بدون زبان داشته باشیم، به سبب ساختار وجودی ذهن ماست.

دسته دیگری از اندیشه‌ها به ضرورت منطقی مستلزم زبان‌اند؛ زیرا برای اینکه آن فکری باشند که هستند، باید در قالب نمادهای زبانی بیان شوند؛ مانند اندیشه «امروز سه‌شنبه بیست و ششم مهر است»؛ چون محتوای آن نشان‌دهنده ارتباط میان یک روز و یک سیستم زبانی خاص است که برای تشخیص روزها و ماه‌هاست. بنابراین اندیشه مزبور وابسته به زبان است؛ چون واقعیت متناظر آن، یعنی ارتباط میان آن روز و سیستم زبانی یادشده، وابسته به زبان است. اگر آن سیستم زبانی وجود نداشته باشد، ارتباط مزبور و در نتیجه واقعیت متناظر با آن اندیشه و نهایتاً خود اندیشه نیز وجود نخواهد داشت؛ گرچه روز موردنظر، قطع نظر از اینکه درباره آن چه می‌اندیشیم و چه می‌گوییم، همان روزی باقی می‌ماند که هست؛ ولی برای اینکه «سه‌شنبه»، «بیست و ششم» و «بیست و ششم مهر» باشد، باید قراردادهای زبانی ناظر به روزهای هفته، روزهای ماه و ماه‌های سال وجود داشته باشند و این روز با آن سیستم زبانی سنجیده شود.

مثال دیگر سرل مربوط به مفهوم امتیاز در بازی‌هاست. وقتی می‌گوییم «توپ را پشت دروازه حریف کاشتن، شش امتیاز دارد»، این اندیشه‌ای نیست که بتوان بدون نمادهای زبانی از آن برخوردار بود؛ زیرا امتیازات تنها در ارتباط با یک سیستم زبانی برای بازنمایاندن و محاسبه آنها می‌توانند وجود داشته باشند. ما بدون استفاده از زبان، می‌توانیم ببینیم که مرد توپ به‌دستی از خط عبور می‌کند و از این‌رو، بدون زبان می‌توانیم واجد یک اندیشه باشیم؛ اندیشه‌ای که آن را با عبارت «مرد از خط عبور کرد درحالی‌که توپ در دست داشت» نشان می‌دهیم؛ اما نمی‌توانیم ببینیم که مرد شش امتیاز کسب می‌کند. عبارت «شش امتیاز»، بر خلاف «مرد»، «خط»، «توپ» و غیره،

حاکی از اشیایی مستقل از زبان نیست. امتیاز، مستقل از سیستمی که آن را نشان می‌دهد، وجودی ندارد و اگر این سیستم زبانی وجود نداشته باشد سخن گفتن از امتیازات بی‌معنا خواهد بود. دقیقاً به همین دلیل است که حیوانات نمی‌توانند واقعیت نهادی داشته باشند. برای مثال، سگ به خوبی و حتی شاید بهتر از ما، می‌تواند ببیند که مرد توپ به‌دستی از خط عبور کرد؛ اما نمی‌تواند ببیند که او گل زد یا شش امتیاز کسب کرد. راز مطلب چیست؟ اگر سگ را به گونه‌ای تربیت کنیم که هر وقت ببیند که مرد توپ به‌دستی از خط سفیدی عبور می‌کند، پارس نماید، آیا این دیدن گل یا امتیاز کسب شده به‌شمار می‌آید؟ مسلماً نه. سگ برای اینکه بتواند گل زده شده را ببیند، باید بتواند آنچه را به عنوان گل زدن اتفاق افتاده بیان و اظهار کند و بدون زبان نمی‌تواند این کار را انجام دهد. البته نشان دادن امتیازات، منحصر به استفاده از واژه‌ها نیست. مثلاً می‌توان آنها را با سنگ‌ریزه‌ها حساب کرد؛ اما در این صورت سنگ‌ریزه‌ها دقیقاً همانند واژه‌ها نمادهای زبانی خواهند بود؛ زیرا سه شرط لازم نمادهای زبانی را دارند: بر چیزی فراتر از خودشان دلالت می‌کنند، این کار را به وسیله قرارداد انجام می‌دهند و همگانی‌اند.

به اعتقاد سرل، آنچه درباره امتیازات گفتیم، درباره پول، مالکیت، ازدواج و دیگر پدیده‌های نهادی نیز صادق است. براین اساس در زبان‌های انسانی ما نه تنها توانایی بازنمایاندن واقعیت را داریم (هم اینکه آن چگونه است و هم اینکه می‌خواهیم آن را چگونه سازیم)، بلکه توانایی ایجاد واقعیتی جدید به واسطه بازنمایاندن آن واقعیت به عنوان امر موجود را نیز داریم. ما ملک خصوصی، پول، دولت، ازدواج، و هزاران پدیده دیگر را به واسطه بازنمایاندن آنها به عنوان امر موجود ایجاد می‌کنیم (سرل، ۲۰۱۰b، ص ۸۶).

این بیانی است از چگونگی تقوم واقعیت‌های نهادی به زبان. بر اساس این بیان، واقعیت‌های نهادی به واسطه بازنمایی آنها به عنوان امور موجود به وجود می‌آیند؛ اما بازنمایی امری زبانی است و بدون زبان نمی‌توان واقعیتی را بازنمایی کرد. بنابراین واقعیت‌های نهادی متقوم به زبان‌اند. به عبارت دیگر، ما انسان‌ها توانایی بازنمایی داریم؛ یعنی می‌توانیم اموری را که از قبل وجود دارند یا تمایل داریم که وجود داشته باشند یا قصد داریم ایجاد کنیم، از طریق زبان بیان

نماییم. مثلاً می‌توانیم بگوییم: «او رهبر ماست»؛ «او همسر من است» و «آن خانه من است»؛ اما این بازنمایی‌ها صرفاً بازنمایی نیستند، بلکه ایجاد و آفرینش واقعیت جدید نیز هستند. شما با بازنمایی واقعیت از پیش موجود، واقعیت اخبار را ایجاد می‌کنید و با بازنمایی قصد خود، واقعیتی به نام وعده را ایجاد می‌کنید. در این موارد خود بازنمایی به معنای ایجاد یک واقعیت است؛ یعنی واقعیت مزبور وابسته و متقوم به بازنمایی است. این به آن معناست که واقعیت مزبور وجودی غیر از بازنمایی‌اش ندارد. بنابراین مثلاً کسی که می‌گوید: «این کتاب را خریدم» یا زنی که می‌گوید: «شما شوهر من هستید»، گرچه ممکن است در حال اخبار از واقعیت از پیش موجود باشد، اما می‌توان این گفتارها را ایجاد واقعیت‌های جدید نیز دانست. اینها نوعی فعل‌گفتاری‌اند که سرل آن را «اعلان» (Declaration) می‌نامد، و اگر گوینده بتواند دیگران را وادار به پذیرش این اعلان کند، موفق به ایجاد واقعیتی نهادی خواهد شد که پیش از این اعلان وجود نداشته است.

به عبارت دیگر، قوام واقعیت‌های نهادی به کارکردهای شأن است و شأن، تنها در صورتی وجود دارد که مردم شیء را به عنوان چیزی که واجد آن شأن است بپذیرند و به رسمیت بشناسند؛ اما قوام این پذیرش به ابراز آن است؛ یعنی اگر سیستمی از بازنمایی وجود نداشته باشد، پذیرش جمعی اصلاً محقق نمی‌شود. بنابراین پذیرش جمعی و در نتیجه شأن مزبور، وجودی غیر از بازنمایی‌شان ندارند. توضیح مطلب این است که واقعیت نهادی به واسطه وضع شأن جدید ایجاد می‌شود و این شأن باید نشان داده و بازنمایی شود؛ زیرا فراتر از ویژگی‌های ظاهری و فیزیکی شیء است؛ یعنی آن شیء خودبه‌خود مثلاً پول نیست، بلکه ما آن را پول به شمار می‌آوریم؛ پس باید نشان دهیم که پول است. اما برای اینکه نشان دهیم پول است، باید از نمادها استفاده کنیم. بنابراین اگر پول بودن آن شیء نشان داده نشود، در واقع شأن و کارکرد همراه آن وضع نشده است و پذیرش جمعی محقق نمی‌شود. به عبارت دیگر، چون شأن جدید فقط به واسطه پذیرش جمعی وجود دارد و پذیرش جمعی هم در واقع نوعی قرارداد است، باید شیوه‌ای قراردادی برای نمایاندن آن شأن وجود داشته باشد؛ وگرنه سیستم عمل نخواهد کرد.

پس می‌توان گفت از دیدگاه سرل، فرایند تحقق واقعیت نهادی به این صورت است که ابتدا واقعیت مزبور به عنوان موجود بازنموده می‌شود؛ یعنی وجود آن اعلان می‌گردد و سپس پذیرش

جمعی به آن ضمیمه می‌شود و بدین ترتیب واقعیت نهادی جدیدی پدید می‌آید و زبان در هر دو مرحله نقش اساسی و ضروری دارد؛ هم در اعلان اولیه و هم در پذیرش جمعی.

بازنمایی واقعیت به مثابه امر موجود (اعلان وجود آن) ← پذیرش جمعی ← واقعیت نهادی آنچه گفته شد از نظر سرل، ساختار زیربنایی همه نهادهای اجتماعی است. بدین سان:

شکل منطقی ایجاد واقعیت نهادی، شکل منطقی اعلان و بنابراین همان شکل منطقی اظهار انشایی است. ما به واسطه بازنمایاندن یک چیز به عنوان واقعیت آن را تحقق می‌بخشیم. در مورد واقعیت نهادی، همه اینها اعلان‌های کارکرد شأن‌اند؛ زیرا آنها کارکردهای شأن را با اعلان اینکه آنها وجود دارند، ایجاد می‌کنند (سرل، ۲۰۱۰b، ص ۸۸).

نتیجه اینکه همه واقعیت‌های نهادی به وسیله اعلان‌های کارکرد شأن ایجاد می‌شوند. اعلان‌های کارکرد شأن (Status Function Declarations) دسته‌ای از افعال گفتاری‌اند که در آنها یک کارکرد شأن و در نتیجه یک واقعیت نهادی را با نشان دادن اینکه وجود دارد، ایجاد می‌کنیم؛ اعم از اینکه فعل گفتاری صریح اعلان به کار برود یا نه. مثلاً گاهی ما با یک شیء به گونه‌ای رفتار می‌کنیم یا به گونه‌ای به آن اشاره می‌کنیم یا حتی به گونه‌ای به آن می‌اندیشیم که نشان‌دهنده آن است که شیء مزبور وجود دارد؛ یعنی بدون استفاده از فعل گفتاری صریح اعلان و صرفاً با رفتار خود، آن را به عنوان موجود بازمی‌نمایانیم. در این موارد، خود این بازنمایی به معنای ایجاد آن شیء است؛ یعنی بازنمایاندن آن به عنوان موجود، مساوی با ایجاد آن است. سرل اینها را اعلان‌های کارکرد شأن می‌نامد.

**استدلال دوم:** سرل در این استدلال واقعیت‌های نهادی غیرزبانی را با واقعیت‌های نهادی زبانی مقایسه می‌کند. به نظر او تفاوتی عمده میان این دو نوع واقعیت وجود دارد و آن اینکه واقعیت‌های نهادی غیرزبانی در تحقق خود نیازمند بازنمایی زبانی‌اند. من در صورتی رئیس‌جمهور هستم که به این عنوان بازنمایانده شوم و این بازنمایی به طور جمعی به رسمیت شناخته شده و پذیرفته شود. اما جمله‌های زبان برای اینکه جمله زبان باشند، نیازی به بازنمایی زبانی ندارند؛ وگرنه تسلسل پیش می‌آید؛ زیرا بازنمایی مفروض خود امری زبانی است و طبق

فرض نیازمند بازنمایی دیگری خواهد بود و الی آخر (سرل، ۲۰۱۰b، ص ۱۱۰).

به عقیده سرل، این تفاوت ریشه در معناشناسی زبان دارد. معنا از منظر سرل، عبارت از وضع شرایط استیفا بر علائم و نشانه‌هاست. بنابراین معنا و معناداری فقط در مورد جمله‌هایی است که دارای محتوای قضیه‌ای هستند. از این رو جمله «برف سفید است» معنادار است؛ زیرا وضع اموری از جهان را بازنمایی می‌کند. بر این اساس شما وقتی جمله «برف سفید است» را بر زبان جاری می‌کنید، در واقع گزاره‌ای اظهار کرده‌اید؛ بنابراین صرف اظهار جمله «برف سفید است» گزاره‌ای مبنی بر اینکه «برف سفید است»، محسوب می‌شود؛ « $Y, X$  محسوب می‌شود». در اینجا عبارت «محسوب می‌شود» بیانگر هیچ عملکردی نیست؛ زیرا این واقعیت که اظهار مزبور گزاره‌ای خاص محسوب می‌شود، قوام‌بخش معنای آن اظهار است. معنای جمله به گونه‌ای است که اظهار مناسب آن به خودی خود ساختن یک گزاره محسوب می‌شود. در جملات انشایی نیز همین‌طور است. صرف اظهار جمله‌های «و عده می‌کنم که فردا برای دیدن شما بیایم»، «به خاطر تأخیری که پیش آمد پوزش می‌طلبم» یا «خواهش می‌کنم افاق را ترک کنید»، به معنای انجام افعال گفتاری وعده، پوزش و خواهش است. تمام آنچه در این موارد نیاز است، قراردادهای زبانی و معنای حاصل از آنهاست. اگر کسی بر اساس قراردادهای یک زبان بگوید: «و عده می‌کنم که فردا برای دیدن شما بیایم»، فعل گفتاری وعده را انجام داده است؛ یعنی برای انجام فعل گفتاری وعده، دانستن زبان و قراردادهای معانی آن کافی است و به چیزی فراتر از آن نیازی نیست.

اما وقتی می‌خواهیم جمشید رئیس‌جمهور باشد یا فلان چیز ملک من باشد، به عمل خاصی نیاز داریم. برای اینکه جمشید را رئیس‌جمهور محسوب کنیم، باید کاری انجام دهیم. صرف اظهار جمله «جمشید رئیس‌جمهور است» به خودی خود رئیس کردن یا رئیس بودن جمشید نیست. این بدان دلیل است که عبارت «رئیس‌جمهور» برخلاف جمله «برف سفید است»، معنادار نیست و چیزی را بازنمایی نمی‌کند؛ بلکه خود باید بازنمایی شود. جمله، یک واقعیت نهادی زبانی است که می‌تواند وضع اموری را بازنمایی کند؛ ولی رئیس و ملک واقعیت‌های نهادی غیرزبانی‌اند و چیزی را بازنمایی نمی‌کنند، بلکه خودشان باید بازنمایی شوند تا کارکردشان عملی شود. به عبارت دیگر، باید کسی به عنوان رئیس بازنمایی شود تا رئیس شود؛ یعنی باید به



عنوان دارنده این کارکرد شأن بازنمایی شود تا دارای این کارکرد شأن شود. به نظر سرل این کار در ضمن مجموعه‌ای از افعال انجام می‌شود که ما آن را فرایند انتخابات می‌نامیم. مثلاً هر کسی که اکثریت آرا را به دست آورد، رئیس‌جمهور منتخب است و پس از اینکه مراسم تحلیف را به جا آورد رئیس‌جمهور رسمی کشور محسوب خواهد شد. این همان عملکردی است که عبارت «محسوب می‌شود» در جمله «جمشید رئیس‌جمهور محسوب می‌شود» حاکی از آن است. بنابراین عبارت «محسوب می‌شود» در این‌گونه موارد، برخلاف واقعیت‌های نهادی زبانی، بیانگر عملی فراتر از به کار بردن قراردادها و معانی زبانی است. ما از طریق فرایند مزبور نشان می‌دهیم که جمشید رئیس‌جمهور است و این نشان دادن، خود رئیس‌جمهور کردن او نیز هست. بنابراین با بازنمایی او به عنوان رئیس‌جمهور، او را رئیس‌جمهور کرده‌ایم.

براین اساس سرل ادعا می‌کند که کاربرد اظهارات انشایی در ایجاد واقعیت‌های نهادی زبانی با کاربرد آنها در ایجاد واقعیت‌های نهادی غیرزبانی کاملاً متفاوت است؛ زیرا صرف اظهار جمله‌های «بدین وسیله اعلان جنگ می‌شود» یا «شما مطلقه هستید» یا «جلسه به زمانی دیگر موکول می‌شود»، برای تحقق واقعیت‌های نهادی غیرزبانی جنگ، طلاق و تعویق جلسه کافی نیست. برای اعلان جنگ یا طلاق دادن یا به تعویق انداختن جلسه، علاوه بر معنای جمله و قراردادهایی که معنا را به وجود می‌آورند، قرارداد یا قاعده‌ای نیاز است با این محتوا که اظهار فلان جمله توسط شخص مناسب و در شرایط معین، اعلان جنگ یا طلاق یا به تعویق انداختن جلسه محسوب می‌شود. پس باید یک قرارداد بیرونی و غیرزبانی فراتر از قراردادهای خود زبان وجود داشته باشد (سرل، ۲۰۱۰b، ص ۱۰۹-۱۱۵).

## ۲. ملاحظات

۱. بر اساس تبیین سرل از وابستگی واقعیت‌های نهادی به زبان، این واقعیت‌ها از دو جهت متقوم به زبان‌اند: یک جهت این است که واقعیت‌های مزبور از طریق فعل گفتاری اعلان، یعنی به واسطه بازنمایاندن آن واقعیت‌ها به عنوان موجود ایجاد می‌شوند، و جهت دیگر این است که واقعیت‌های نهادی وابسته به پذیرش جمعی‌اند و پذیرش جمعی متقوم به زبان است.

در توضیح بیشتر جهت دوم می‌توان گفت: پذیرش و به رسمیت شناختن جمعی دست‌کم مستلزم وجود باور مشترک در میان افراد است. برای مثال افراد در یک جامعه در صورتی می‌توانند با یکدیگر معاملات تجاری انجام دهند که نهاد پول را به رسمیت شناخته و پذیرفته باشند. به علاوه هریک از آنان باید این باور مشترک را هم داشته باشد که دیگران آن را پذیرفته‌اند؛ اما اطلاع هریک از افراد از وجود باور مشترک در دیگران از طریق ابراز آن باور مشترک ممکن است؛ یعنی من وقتی می‌توانم از وجود باور مشترک در شما مطلع شوم که باور مشترکی که در ذهن شماست، برای من ابراز گردد و نشان داده شود. اگر باور شما برای من بازنمایانده نشود، من نمی‌توانم از آن مطلع شوم. من باید مطلع باشم که شما هم مثل من این شیء را پول می‌دانید و به علاوه باید از این امر هم مطلع باشم که شما می‌دانید که من هم آن را پول می‌دانم و این امر باید در میان همه افراد نسبت به یکدیگر وجود داشته باشد. اما اطلاع هریک از افراد از باور دیگران، فقط از طریق ابراز نمادین آن باورها امکان‌پذیر است؛ یعنی تا باور افراد دیگر از طریق علائم و نمادها به من نشان داده نشود و بازنمایی نشود، من نمی‌توانم از آن مطلع شوم و در نتیجه هیچ امر جمعی‌ای تحقق نخواهد یافت. قوام امر جمعی به باور مشترک است؛ زیرا اگر باور مشترک وجود نداشته باشد، آنچه وجود دارد، صرفاً پذیرش‌های فردی متعدد و جدا از یکدیگر خواهد بود. تفاوت پذیرش جمعی با مجموعه‌ای از پذیرش‌های فردی جداگانه در همین است که افراد در پذیرش جمعی از باورهای یکدیگر و پذیرش یکدیگر اطلاع دارند. بنابراین پذیرش جمعی، متقوم به زبان است.

این نهایت دفاعی است که بر اساس سخنان سرل می‌توان از نظریه تقوم پذیرش جمعی به زبان ارائه کرد. نتیجه این تحلیل آن است که تقوم و نیازمندی واقعیت‌های نهادی به زبان، امری ضروری و ذاتی است. خود سرل در مواضع متعددی به این امر اذعان کرده است؛ از جمله می‌نویسد: «همه نهاد‌های انسانی ذاتاً زبانی‌اند» (سرل، ۲۰۱۰b، ص ۶۳). به علاوه تصریح می‌کند که تقوم واقعیت‌های نهادی به زبان، مانند وابستگی اندیشه «امروز سه‌شنبه اول مهر است» به زبان است؛ ادعای من این است که این اندیشه‌ها که این یک اسکناس بیست دلاری است و این ملک من است، به ضرورت عقلی مستلزم زبان‌اند. به نظر من چنین اندیشه‌هایی

شبیبه اندیشه‌های مربوط به تاریخ امروزند؛ یعنی ذاتاً وابسته به زبان‌اند (سرل، ۱۹۹۵، ص ۶۵-۶۶).

اما به نظر می‌رسد تقویم واقعیت‌های نهادی به زبان، امری ضروری نیست و می‌توان فرض کرد که افراد بدون ابراز باورهایشان و حتی از طریقی غیرعادی مثل تلیپاتی، از باورهای یکدیگر مطلع شوند؛ یا ممکن است همه آنها دچار نوعی بیماری خاص شده باشند که موجب شده است هریک از آنان گمان کند که دیگران این شیء را پول می‌دانند؛ یعنی باورهای مشترک بدون ابراز و بازنمایی و بر اثر نوعی بیماری یا القای یک عامل بیرونی و به طور غیرارادی در هریک از آنان ایجاد شده است. در این فرض، پذیرش جمعی وجود دارد، ولی ابراز و بازنمایی در کار نیست. بنابراین پذیرش جمعی و به‌طور کلی واقعیت‌های نهادی منطقی و از آن جهت که نیازمند پذیرش جمعی‌اند، متقوم به زبان نیستند و زبان را نمی‌توان به لحاظ منطقی مقوم واقعیت‌های نهادی و جزء ضروری آنها دانست؛ گرچه شاید همه واقعیت‌های نهادی موجود، به وسیله زبان و بازنمایی‌های زبانی ایجاد شده باشند. از این رو به نظر می‌رسد تحلیل سرل از این حیث تحلیلی تجربی و ناظر به واقعیت‌های موجود است، نه تحلیلی منطقی و فلسفی. البته خود سرل به این نکته توجه و آن را یادآوری کرده است. وی در پاسخ به یکی از منتقدان خود می‌نویسد:

او گمان می‌کند که من شیوه قدیمی تحلیل عقلی را به کار می‌برم؛ شیوه‌ای که بر اساس آن شرایط منطقی لازم و کافی که برای همه چیز و همه جا اعمال می‌شوند، ارائه می‌گردد. به عقیده وی من مدعی «امتناع منطقی» موجوداتی هستم که بدون داشتن زبان، واقعیت نهادی داشته باشند. من چنین ادعایی ندارم. شاید نسلی از موجودات فراطبیعی یا خدایان وجود داشته باشند که با مفاهیم صرف و بدون استفاده از زبان بیندیشند و به واسطه تلیپاتی ذهنی ارتباط برقرار کنند؛ من علاقه‌ای به این امکان‌ها ندارم (سرل، ۲۰۱۰a).

بنابراین به نظر می‌رسد در سخنان سرل تعارض وجود دارد؛ در برخی از آثار خود اظهار می‌دارد که زبان عنصری ضروری و ذاتی برای واقعیت‌های نهادی است و در جای دیگر صراحتاً اعلام

می‌کند که کار او تحلیل عقلی واقعیت‌های نهادی و کشف شرایطی نیست که عقلاً و منطقیاً برای ایجاد و تحقق آنها لازم‌اند؛

۲. چنان‌که اشاره کردیم، زبان از دیدگاه سرل، خود یک واقعیت نهادی و بلکه بنیادی‌ترین واقعیت نهادی است؛ به‌گونه‌ای که همه نهاد‌های اجتماعی وابسته به آن هستند و بدون آن هیچ نهادی تحقق نخواهد یافت. با توجه به این مطلب، اشکالی مطرح می‌شود و آن اینکه اگر همه واقعیت‌های نهادی وابسته به زبان‌اند و زبان نیز یک واقعیت نهادی است، پس باید زبان وابسته به زبان باشد و این چیزی جز دور باطل نیست. به عبارت دیگر، گفتیم که واقعیت‌های نهادی مستلزم زبان‌اند؛ یعنی چون در فیزیک تکه‌کاغذها چیزی نیستند که آنها را پول کنند، لذا باید علائمی نمادین وجود داشته باشند که نشان دهند آن تکه‌کاغذها پول‌اند؛ اما چگونه می‌فهمیم خود این علائم نمادین، علامت و نمادند؟ نماد بودن آنها به چیست و چگونه معلوم می‌شود؟ قطعاً در ساختار فیزیکی آنها چیزی نیست که آنها را علامت و نماد کند؛ همان‌گونه که در ساختار فیزیکی تکه‌کاغذها چیزی وجود ندارد که آنها را اسکناس هزار ریالی کند یا در ساختار فیزیکی قطعه زمین چیزی نیست که آن را ملک من گرداند. پس نماد بودن آنها را چگونه باید نشان داد؟ سرل در پاسخ به این اشکال اظهار می‌دارد که زبان نیازمند زبان نیست؛ زیرا زبان همواره زبان و پدیده‌ای خودمعرّف (self-identifying) است و برای شناسایی و تشخیص آن به علامت یا نماد دیگری نیاز نیست. پس از اینکه واژه‌ای در معنایی وضع شد و نماد آن معنا قرار گرفت، برای تشخیص نماد بودن و معنادار بودن آن به علامت خاصی نیاز نداریم؛ برخلاف یک قطعه زمین که پس از اینکه ملک کسی شد، برای تشخیص و شناسایی ملک بودن آن به علامت و نماد نیاز است؛ زیرا زمین به خودی خود بیانگر ملک بودن آن نیست. عناصر زبانی هم‌گرچه خودبه‌خود نماد نیستند و نماد بودن آنها وابسته به وضع و قرارداد ماست، ولی پس از نماد شدن، برای اینکه دیگران به نماد بودن آنها پی ببرند، به علامت و نماد دیگری نیاز ندارند. شاهد این مطلب آن است که کودک در هر فرهنگی که پرورش یابد، صداهایی را که از دهان خود او یا دیگران خارج می‌شوند، امری حاکی و معنادار می‌داند؛ حتی اگر معنای آنها را نداند. به نظر می‌رسد دلیل بی‌نیازی نمادها از نماد و علامت، لزوم تسلسل است؛ اگر برای

تشخیص نماد بودن یک نماد به نماد دیگری نیاز باشد، برای تشخیص نماد بودن نماد دوم هم به علامت و نماد دیگری نیاز خواهد بود و این منجر به تسلسل محال خواهد شد. البته مقصود این نیست که نماد بودن برای زبان ذاتی است، بلکه ما هستیم که برای آنها معنا و مدلول در نظر می‌گیریم. بنابراین نماد بودن و زبان بودن برای زبان قراردادی و اعتباری است. با این حال برای تشخیص معنادار بودن و نماد بودن آن، به چیز دیگری نیاز نیست، بلکه خود زبان و کاربرد آن حاکی از نماد بودن آن است؛ یعنی همین که می‌بینیم دیگران واژه‌هایی را به کار می‌برند، به معنادار بودن آنها پی می‌بریم، حتی اگر به معنای آنها پی نبریم.

دربارهٔ پاسخ سرل، ممکن است اشکالی مطرح شود و آن اینکه خود استعمال در اینجا نقش علامت و نشانه را دارد. پرسش این بود که وقتی نماد خود به خود نماد نیست، بلکه ما آن را نماد چیزی قرار می‌دهیم، دیگران چگونه می‌توانند به نماد بودن آن پی ببرند؟ اگر پاسخ این باشد که کاربرد نماد، خود دلیل بر نماد بودن آن است، این پاسخ با اشکال روبه‌روست و آن اینکه خود کاربرد نماد، نوعی نماد است؛ بنابراین برای تشخیص نماد، به نماد دیگری نیازمند شدیم که عبارت از کاربرد آن است.

در پاسخ به این اشکال می‌توان گفت: درست است که کاربرد نماد، خود نوعی نماد است، اما نمادی طبیعی است نه قراردادی و اعتباری؛ یعنی ما قرارداد نکرده‌ایم که کاربرد یک نماد، علامت معنادار بودن و نماد بودن آن باشد، بلکه دلالت کاربرد بر معناداری، مثل دلالت دود بر وجود آتش است که دلالتی طبیعی است؛ یعنی هر کس با دیدن دود به وجود آتش پی می‌برد، حتی اگر زبان‌دان نباشد. همین‌طور هر کس با دیدن یا شنیدن کاربرد یک نماد (صدا یا علامتی که ما آن را نماد می‌دانیم) پی می‌برد که به کاربرندهٔ آن نماد، معنا یا مرجعی را قصد کرده است؛ حتی اگر نداند این معنا یا مرجع چیست. احتمالاً مقصود سرل از جملهٔ «زبان همواره زبان است» چنین چیزی است؛ یعنی درست است که نماد بودن بسیاری از نمادها قراردادی و جعلی است، اما نمادهایی هم وجود دارند که نماد بودن آنها وابسته به قرارداد و جعل ما نیست و به طور طبیعی نمادند. این نمادهای طبیعی در واقع منشأ و مبنای نمادهای قراردادی‌اند؛ یعنی نمادهای قراردادی، سرانجام

به نمادهای طبیعی منتهی می‌شوند و این نمادها در واقع پایه و مبنای دیگر نمادها هستند؛ زیرا در نماد بودن خود، وابسته به هیچ نماد دیگری نیستند و به عبارت دیگر ذاتاً نمادند.

در اینجا «کاربرد نماد» مانند اشاره حسی عمل می‌کند. در اشاره حسی نیز دلالت، طبیعی و غیرقراردادی است. فرض کنید که دو نفر به هیچ زبانی آشنا نیستند و اصلاً واژه یا نماد مشترکی میان آن دو وجود ندارد. این دو نفر وقتی می‌خواهند برای نخستین بار با یکدیگر ارتباط برقرار کنند، ناچار از اشاره حسی استفاده خواهند کرد؛ یعنی مبنای تفهیم و تفاهم میان این دو نفر اشاره حسی است؛ اما پس از مدتی که از ارتباط آنها گذشت، می‌توانند برای آن معانی که تا به حال با اشاره حسی به یکدیگر منتقل می‌کردند، علائم یا اصواتی وضع کنند و مسلماً در این وضع کردن نیز نمی‌توانند از زبان استفاده کنند؛ چون هنوز زبان مشترکی میان آن دو وجود ندارد، بلکه باز هم از اشاره حسی استفاده خواهند کرد.

ممکن است گمان شود که عناصر زبانی به‌ویژه الفاظ، چه مستعمل و چه مهمل، ذاتاً نمادند؛ یعنی هر لفظی که از دهان انسان خارج می‌شود، خودبه‌خود و ذاتاً نماد است، حتی اگر معنادار نباشد؛ زیرا الفاظ چیزی جز صدا نیستند و اصوات ذاتاً نمادند. مثلاً حتی صدایی که از برخورد دو شیء ایجاد می‌شود، یک نماد است؛ نمادی طبیعی از برخورد دو شیء مادی.

در پاسخ به این تصور می‌توان گفت: کسی که الفاظ را ذاتاً نماد می‌داند، یا آنها را نماد طبیعی قلمداد می‌کند و یا نماد قراردادی. اگر الفاظ را نماد قراردادی بداند، با فرض ذاتی بودن آنها ناسازگار است و اگر آنها را نماد طبیعی به‌شمار آورد (مثلاً نمادی از ارتعاش تارهای صوتی)، گرچه سخن صحیحی است، کامل نیست؛ زیرا الفاظ فقط نماد طبیعی نیستند، بلکه دست‌کم برخی از آنها یعنی الفاظ معنادار، نمادهای قراردادی و وضعی هم هستند؛ زیرا دلالت الفاظ بر معانی خود بدون تردید قراردادی است نه طبیعی. آری، الفاظ مهمل و بی‌معنا فقط نماد طبیعی‌اند. حتی می‌توان گفت مفهوم دلالت با مفهوم نماد تفاوت دارد؛ زیرا مفهوم دلالت درباره امور طبیعی نیز به کار می‌رود؛ ولی مفهوم نماد و علامت، تنها در جایی به کار می‌رود که معنایی وضعی و قراردادی وجود داشته باشد. بنابراین کاربرد را اصلاً نمی‌توان نماد به‌شمار آورد، بلکه صرفاً یک دال طبیعی است.

منابع .....

- خاتمی، محمود، ۱۳۷۹، *جهان در اندیشه های دگر*، تهران، دانش و اندیشه معاصر.
- سرل، جان، ۱۳۸۱، *حیث التفاتی*، ترجمه امیر دیوانی، در: *فلسفه نفس*، تهران، سروش و طه.
- \_\_\_\_، ۱۳۸۵، *افعال گفتاری*، ترجمه محمدعلی عبداللهی، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- Searle, John R., 1995, *The Construction of Social Reality*, New York, The free Press.
- \_\_\_\_, 2005, *What is an institution?*, www. Socrates. Berkeley.edu/~jSearle/Anthropological theory FNL version. Doc.
- \_\_\_\_, 2010a, "*Language and Society: Reply to MacGinn*", in NYRB Nov 11, 2010, www. 21 December 2010.
- \_\_\_\_, 2010b, *Making the Social World: the Structure of Human Civilization*, Oxford University Press.

